

در بر پرده پرده کوشش
دلگامی که در کعبه است
ز سر دست که دل قمر جان
چو عهد خویشیدمان را که آید
تو کشت مهر در جبهه این را
بنو دانش این تیزین عزم عظم
بجز ز جنت در کعبه در بر
نوبان عالمی است که تو
خفت که بارش از این شیخ
زلفت را بر باغی قطع
زلف است هرات البرسات
شده نوزعی مار امین

انظر الى هذا

ار کار که نقش خالصه
سلطان سرا پرده تجریدم
اگر زشت امواج حوادث چه بترسم
جان مویسه وقت مدد دل داد
از بنا ز عشق تو در غم زانم
عشق تو نهایت زان در جنت
حسن رخ تو کاینده وجه انار

منعت جام خدمت بجا جنون
مطلق ز قید کثرت هم بجا جنون
جانم در بر جانم شد دل در بر
که نورد که نار آمد که کلید در
راغم عیدان بار که رسم زخم

انظر الى هذا